

تماشاخانه

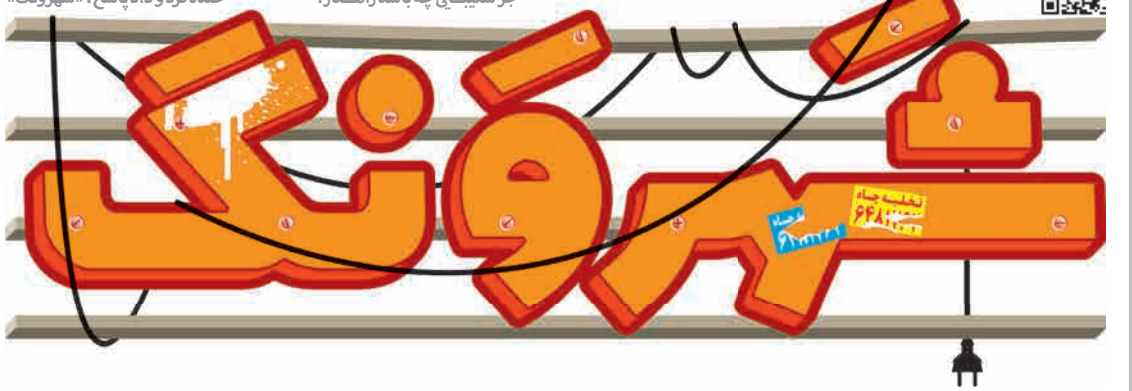
احسان گنجی | کارتون‌نویس | ehsanganj158@gmail.com



توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»

پیراگفتم: به ماشد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

شماره نهصد و سی و هشتم | صفحه روزانه طنز و کارتون



واعظی: در آینده نزدیک اینترنت وصل می شود

مردم: اگه حالش بده بگید ما طاقتشو داریم

«یک شهر ونگ: خواستم گوگل کنم «آینده نزدیک کی می رسه؟» دیدم نمی شه!
«یک مسئول: خدا کنه جلوی مردم بد بقول نشیم
«مردم: آینده نزدیک: زود تر برس کارم گیره
#خیلی_دور_خیلی_زود_دیک #همیشه #شهر ونگ»

مساوی عراق و بحرین به نفع تیم فوتبال ایران

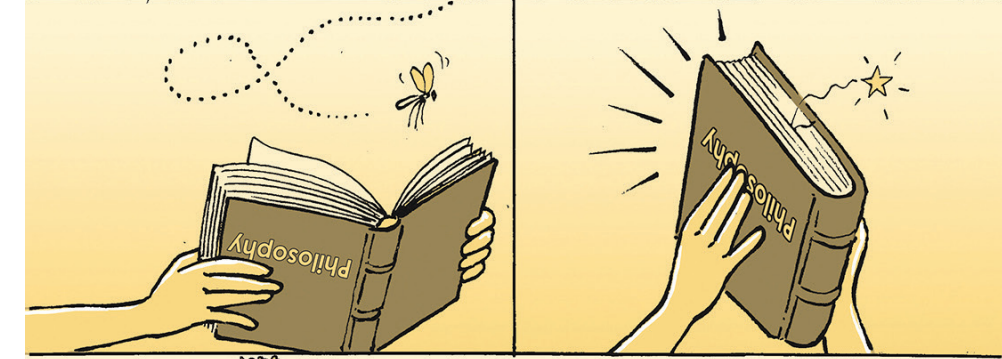
شهر ونگ: فقط بلدید مارو ببرید؟

«شجاعی: هر تیمی باید به کاپیتان مثل من داشته باشه
«تاج: با تلاش هایی که کردیم تونستیم عراق و بحرین رو مساوی کنیم
«مردم: از برد تیم خودمون که ناامیدیم مگر اینکه رقبای ما هم مساوی کنن
«ماز یار ناظمی: صد بار هم ببازیم، دوباره طلوع خواهیم کرد
#کی_روش_روح_شاد #خداحافظ_جام_جهانی #شهر ونگ»

کارگاه طنز شهرونگ

پایزها | حمید خدامرادی | روزی در گوشه‌ای از انباری خانهای، پایز مایوس و پلاسیده‌ای رو به پسر عمویش سبب‌زمینی کرد و با حسرت گفت: «با اینکه کاربدهای زیادی دارم و تقریباً چاشنی همه غذاها هستم، اما اصلاً به چشم کسی نمیام و کسی توجهی بهم نمیکنه. خوش به حال تو که اسمت با تخم مرغ، کنار اسم هر بدنسازی میاد، آنقدر خاطر خواه داری که حتی وقتی خلال میشی و داغ و داغ ماهیتابه بیرون میای و با وجود مراقبت مامان های کفگیر به دست، باز همه واسه پیچوندن و خوردنت، سر و دست میشکونن ولی من چی همه بهم میگن بوی بد میدی و چشم رو میسوزونی. همه از دستم فرار میکنن.» سبب‌زمینی که از حرف‌های دختر عمویش، پایز، متأثر شده بود، برای دلگرمی به او گفت: «این طوری ها هم که تو میگی نیست، من خودم به تنهایی به فحش مجاز محسوب میشم، حالا درسته جواز دارم و حتی تو متن های روزنامه هم

میشد از اسمم به عنوان فحش استفاده کرد اما خب به هر حال فحشم دیگه! اما خب توام یخورده به خودت بیا، جنبه داشته باش، چرا آن قدر زود قاتی میکنی؟ یه خرده به اعصاب مسلط باش، بابا موز هم با اون همه کمالات و کارایی آن قدر خودشو لوس نمیکنه. پایز حرف‌های پسر عمویش را قطع کرد و گفت: «مسأله فقط همین نیست، راستش من از بچگی دوست داشتم وارد دنیای هنر و عکاسی بشم، همیشه



دختر عمو ولی همیشه همین طوری بشینی گوشه سبد پایزاها و هیچ کاری نکنی و بعد هم آرزو داشته باشی که هنرمند بشی. باید بری دنبال آرزوهات و سعی کنی بهشون برس. زندگی یعنی همین؛ یعنی تلاش و تلاش و تلاش. پایز گفت: «آره باید تلاش کنم» و همان لحظه دست زنی وارد سبد سبب‌زمینی و پایز شد و آنها را از ظرف برداشت و بدون هیچ حرفی با چاقو از وسط نصف کرد.

آرزوم بود تو عکس های دسته جمعی به جای سبب بگن پایز، یا مثلاً دوست داشتم اون قدری به استقلال شخصیتی برسم که زمانی که دارم تو ماهیتابه تفت میخورم و جز و ولز میکنم، هیچ احدی به خودش اجازه نده منو پیاز داغ صدا کنه، در عوض به اسم پیازها ت معروف بشم. می فهمی چی میگم؟» سبب‌زمینی بعد از شنیدن فانتزی های پایز سری تسکان داد و گفت: «هر کسی برای خودش یه آرزوهایی داره

چند روز پیش همین که از خواب بیدار شدم، مامانم گفت: «نبوی، صبحونه ات رو تسوی تختت میل می کنی یا میز رو بچینم واست؟» دهنم از تعجب اندازه در پارکینگ باز شد. گفتم: «مادر من، اولاً توی تخت نمی شه چیزی خورد و اون روی تخته. بعدشم چرا این قدر مهربون شدی؟» مامانم گفت: «پسر، دیدم نسبت به دنیا عوض شده. فهمیدم که تو یه گنجی واسه این خونه.» از اتاقم اومدم بیرون، بابام اول یه دونه زد زیر گوشم و بعد یهو بغلم کرد و گفت: «اوخ ببخشید. نباید این جور می شد. تقصیر خودم نیست. دستم هرز شده. می خواستم بهت بگم که اون پوله بود ازم قرض گرفتی، اون مال خودت. منم دیدم نسبت به زندگی عوض شده. دیگه بر این باور نیستم که تو یه مفت خور بی شعور هستی. درسته عیب و ایراد زیاد داری. ولی تو هم آفریده خدا هستی. همین طور که

زندگی رویایی

زندگی رویایی

کردم که با انگیزه بیشتری برای ما کار کنی. امیدوارم از دست ما راضی باشی. اخراج هم دیگه توی این شرکت نداریم. اصلاً از این به بعد قراره همه بیان و قرار نیست کسی از اینجا بره...» اومدم بیرون. از خوشحالی فقط دنبال تی تاپ می گشتم تا بخورم. از فرصت استفاده کردم و زنگ زد به نامزد سابقم. تا صدام رو شنید، زد زیر گریه و گفت: «نبوی، خواهش می کنم برگرد. من بدون تو نمی تونم ادامه بدم.» بعدش هم باباش گوشه ای رو از دستش گرفت و گفت: «نبوی من اشتباه کردم. تو بهترینی، بهتر از تو از کجا پیدا کنم من رو، ببخشید دخترم رو بگیر؟» برای ازدواج مجدد، کلی براشون شرط و شروط گذاشتم. در نهایت قرار شد یه چیزی هم دستنی بهم بدن. بعدش رفتم سراغ بانکی که ازش وام گرفته بودم. گفتم تا همه چیز خوبه برم این سود وام بانکی ام رو هم کم کنم. تا به معاون بانک این رو گفتم، جوری لبوان رو پرت کرد سمتم که از خواب بیدار شدم. مامانم صدام کرد و گفت: «نبوی، بلند شو گورت رو کم کن برو سر کار تا اخراجت نکنن...»

من و باقی آدمها و حیوانات حق زندگی داریم تو هم داری. من دیگه تصمیم گرفتم با تو خوب برخورد کنم...» از خونه زدم بیرون. بقال سر کوچمون که همیشه تا من رو می دید، می گفت اون بدهیات رو بردار بیار تا دسته جاروم رو نکرده تو پاچه ات، برگشت بهم گفت: «صبح زیبای پاییزیت بخیر نبوی. امیدوارم سالم و سرحال بری و برگردی.» دهنم از تعجب همین طور باز بود. سوار اتوبوس که شدم، هیچ کس نمی نشست، همه وایساده بودند و به هم تعارف می کردند که تو رو خدا شما بشینید. منم جوگیر شدم و خواستم نشون بدم توی این همه حال خوب سهمی دارم. واسه همین دو نفر از پیرمردهای داخل اتوبوس رو بغل کردم؛ گفتم حالا که نمی نشینند، این جوری لاقل خسته نشن. همزمان گوینده رادیو گفت: «سلام. صبح زیبای پاییزیتون بخیر.» ما هم یک صدا از این ور فریاد زدیم: «صبح زیبای شما هم بخیر.» به محل کارم که رسیدم، رئیس صدام کرد توی اتاقش و گفت: «نبوی، علاوه بر اینکه با وامت موافقت شده، حقوقت رو هم زیاد

شهاب نبوی | طنز نویس

چند روز پیش همین که از خواب بیدار شدم، مامانم گفت: «نبوی، صبحونه ات رو تسوی تختت میل می کنی یا میز رو بچینم واست؟» دهنم از تعجب اندازه در پارکینگ باز شد. گفتم: «مادر من، اولاً توی تخت نمی شه چیزی خورد و اون روی تخته. بعدشم چرا این قدر مهربون شدی؟» مامانم گفت: «پسر، دیدم نسبت به دنیا عوض شده. فهمیدم که تو یه گنجی واسه این خونه.» از اتاقم اومدم بیرون، بابام اول یه دونه زد زیر گوشم و بعد یهو بغلم کرد و گفت: «اوخ ببخشید. نباید این جور می شد. تقصیر خودم نیست. دستم هرز شده. می خواستم بهت بگم که اون پوله بود ازم قرض گرفتی، اون مال خودت. منم دیدم نسبت به زندگی عوض شده. دیگه بر این باور نیستم که تو یه مفت خور بی شعور هستی. درسته عیب و ایراد زیاد داری. ولی تو هم آفریده خدا هستی. همین طور که

شهر فرنگ

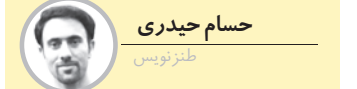
کامیاب در بخش | کارتون‌نویس



شهر ونگ

شهر زیبا

وقتی اینترنت قطع است چیکار کنیم؟



نظر به اینکه بعضی وقتها اینترنت قطع می شود و با توجه به اینکه همگی ما یک جورهایی معتاد به اینترنت هستیم توصیه های بهداشتی زیر را برای مواقع قطعی اینترنت اراییه می کنیم. باشد که همگی با استفاده از این توصیه ها روزهای بی اینترنت خوبی را پشت سر بگذاریم.

حرف نخورید: اگر کارتان مرتبط با اینترنت است و مثلاً فروشگاه آنلاین دارید یا کسبوکاری در فضای اینستاگرام دارید؛ بر اعصاب خود مسلط باشید. کارتان که بدون شک بر باد رفته و مطمئن در این چند روز حسابی ضرر می کنید و آخر ماه هم حسابی کم آورده و تو قسط وام هایی که گرفته اید، می مانید. پس برای چیزی که قطعی است، چرا الکی حرص بخورید؟ عوض روی کانایه ولوشده و پاهایتان را روی هم بندازید و به این فکر کنید که وقتی افتادید زندان دوست دارید چه جور کمپوتی بخورید. بی خیالی بهترین راه حل است، چون با فشار آوردن به خودتان فقط احتمال سکنه را بیشتر می کنید. چند تا نفس عمیق بکشید و سعی کنید لذت را ببرید.

به بقیه گیر ندهید: بسیار دیده شده که آدمها در مواقع بیکاری الکی به هم گیر می دهند. اینکه شوهرتان شلوار بیرونش را پرت کرده گوشه اتاق، واقعا موضوع خاصی نیست. این شلوار یک هفته است که همانجا افتاده، ولی چون شما سر تان تو گوشه ای بوده و دانشتید برای فالورهای عزیزتان از سبک زندگی جذابتان می گفتید و عکس های برفی با کپشن «برف نو سلام» می نوشتید؛ بهش توجه نکرده اید. برای همین الان هم گیر الکی ندهید. این شوهر اگر درست بشو بود تو این چندسسال و بعد از آن همه دعوایی که باهاش کردید، باید درست می شد. الکی وقت تان را تلف نکنید. دست تو دماغ نکنید:

یکی از اخلاقیات بدی که ما انسان ها داریم این است که در مواقع بیکاری دست می کنیم تو دماغ مان. حالا چون اینترنت قطع شده و نمی توانید از صبح تا شب الکی تو گوشه چرخ بزیند که دلیل نمی شود جای دیگری چرخ بزیند. به دوست و آشناها پتان سرزنشید: درست است که اینترنت قطع شده و فرصت مناسبی است که بیشتر در کنار هم باشیم و به اعضای فامیل سر بزینیم، ولی باز هم این کار را نکنید. این فامیل همان افراد رو اعصابی هستند که قبل از قطع شدن اینترنت هم بودند و این قضیه هیچ تاثیری روی اخلاق آنها نداشته است. الان هم تا شما را ببینند، می خواهند از حقوق و مزایای شما سردر بیاورند و بعد برسند که چرا ازدواج نمی کنی و چرا جاق شدی و از این جور حرف ها. علاوه بر اینها تحلیل مسائل روز هم به بحث های جذاب شان اضافه شده و با سخنرانی هایشان قطعا روی اعصاب تان می روند. پس هر چه می توانید از آنها فاصله بگیرید و بی خیال میهمانی رفتن شوید. این که نباید میهمان راه بدهید هم که بدیهی و واضح است.